

قابلیت اسقاط حقوق مالی مشترک زوجین

۱- سیما اسمعیل پور

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی واحد علوم تحقیقات ایلام
simaesmailpur@yahoo.com

۲- طیب افشارنیا

دکترای حقوق خصوصی
afsharnia59@gmail.com

چکیده

حق توارث و حق استقلال زوجین در دارایی جز حقوق مالی شناخته می شوند در واقع اسقاط از آثار حق است، حقوق مالی اغلب به دلیل فلسفه تشریح شارع و قانونگذار ومصالحی که مد نظر ایشان بوده است جز قواعد آمره محسوب می شوند و قابلیت اسقاط ندارند اما در این حقوق استثنائاتی هم وجود دارد. در حقوق ایران زوجین به فرض و براساس سبب از همدیگر ارث می برند و احکام توارث کاملاً مشخص شده است. احکام توارث مورد عنایت ویژه ی شارع و قانونگذار قرار گرفته است و در رده بندی احکام جزء قوائد آمره قرار می گیرد اما در مورد حق استقلال زوجین در دارایی باید گفت که ویژگی مالی بودن آن باعث می شود همچون بسیاری از حقوق مالی قابلیت اسقاط را داشته باشد. اما این حق بعد از ازدواج مورد توجه ویژه است. در نظام حقوقی ایران دارایی زن و مرد از همدیگر جدا است، در واقع زن و مرد در دارایی خود استقلال دارند. به علاوه مطابق با ماده ی ۹۵۹ ق.م سلب حق به طور کلی و ابدی امکان ندارد اما به صورت جزئی امکان پذیر است. پس این حق قابلیت اسقاط را دارد. آنچه در این پژوهش به آن پرداخته شده است بررسی قابلیت اسقاط حق توارث و حق استقلال زوجین در دارایی با عنایت به حق یا حکم بودن آنهاست.

کلمات کلیدی: حقوق مالی مشترک، حق توارث، حق استقلال زوجین در دارایی

The Scrapping Finance Law Subscribe Couples

Simaesmailpur

master student privacy policy

simaesmailpur@yahoo.com

tayeb afshania

Department of Private Law

afsharnia59@gmail.com

Abstract

Heredity right and spouse independency in assets is a factor of financial rights and indeed subscribing is one of these rights. Financial rights are authoritative laws because of philosophy of law giver interpretation and lawmaker ones and it cannot be subscribe but there are some exceptions. In Irans law, the wife and husband can heir from each other and its recommendations are clear. heredity laws are in attention of law giver and law maker and are authoritative laws, but about independence rights of espouses in assets it can be said that the assets can be subscribe but this right is considerable after marriage. In legal system of Iran, the assets of wife and husband are independent. Beside to it, based on case of 959 it is

Global Conference

on

New Horizons in
Humanities, Future Studies
and Empowerment

2016 January 28

impossible to preventing right for ever but it is possible in sideways. In the present research the subscribing of heredity right and independent right of espouses in assets are based on their rights or recommendations.

Keywords: common financial rights, heredity right, independency right of espouses in assets

Archive of SID

مقدمه

پیمان زناشویی پیمانی مقدس است که زن و مرد با انعقاد آن پیمان می‌بندند همواره در طول زندگی مشترک با هم و در کنار هم با سختی و خوشی‌ها، زندگی کنند. نکاح تنها به روابط جنسی محدود نمی‌شود بلکه تهذیب نفس و تعالی زوجین هدف اصلی نکاح است. آن چه اهمیت دارد دید باز زن و مرد است به هنگامی که تصمیم به بنا نهادن زندگی خانوادگی می‌کنند در واقع دیدباز در این جا به مفهوم آشنایی هر چه بیشتر ایشان با حقوق خود در طول زندگی مشترک است چرا که هر چه افراد با دید وسیع‌تر به زندگی زناشویی پا نهند از کشمکش‌های احتمالی و اختلالات و نزاع‌ها و از هم پاشیدگی‌های زیادی جلوگیری خواهد شد. حقوق مالی که در سایه عقد نکاح به وجود می‌آید. هر جا که انسانی وجود دارد حق هم هست و هر جا که حق هست ناگزیر اسقاط آن هم مطرح است. آن چه که در بحث اسقاط حق بیش از همه مورد توجه است مسأله حق یا حکم بودن است. به لحاظ نظری تفاوت بین حق و حکم روشن است. (جعفری‌لنگروی، ۱۳۷۶) حکم عبارت از اوامر و نواهی قانونگذار است که یا به طور مستقیم کاری را مباح یا واجب و ممنوع می‌دارد، یا آثار حقوقی خاص بر اعمال اشخاص بار می‌کند، حکم شرعی، قانونی است که قانونگذار براساس مصالحی برای تنظیم حیات مادی و معنوی اشخاص، جعل کرده و به نوعی به فعل مکلف، وجود مکلف یا حیثیات مربوط به وی تعلق گرفته است و در اصطلاح، اعتباری است که قانونگذار از حیث اقتضا و تخییر صادر کرده است (خویی، ۱۴۱۰) و حکم اقتضایی حکمی است که در آن طلب به طور مطلق وجود دارد و تخییر به اباحه تعلق می‌گیرد. باید اضافه کرد: حکم یا احکام در فقه اسلامی عبارتند از اوامر و نواهی که به افعال مکلفین و یا به وقایع و اتفاقات تعلق می‌گیرد. احکام ممکن است از دو جهت مورد مطالعه قرار گیرند؛ یکی از جهت صدور از مبدأ دیگری از حیث توجه به مکلف. سه لفظ حکم و حق و تکلیف در مرحله صدور از منشأ، متحد و یکسان هستند و هر سه به حکم تعبیر می‌شوند ولی در مرحله تعلق به اشخاص، گاهی به نام «تکلیف و گاهی «حق» نامیده می‌شوند. وقتی که الزام در اقدام و یا نهی از اقدام پدید می‌آورد «تکلیف» نامیده می‌شود و از آن به نام وجوب یا حرمت تعبیر می‌کنند؛ وقتی برای بعضی از اشخاص اموری ثابت و برقرار می‌شود که در ید و تسلط آنها قرار می‌گیرد، این تسلط را حق می‌نامند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶)

ذیل عنوان «حکم» مطالبی را به شرح ذیل بیان داشته:

الف) دستور مقنن اسلام راجع به افعال مکلفان (یعنی کسانی که عاقل و بالغ و رشید هستند) خواه دستور الزامی باشد چون امر و نهی و خواه نباشد چون استحباب و کراهت و اباحه. این اصطلاح در مقابل «وضع» به کار رفته است و در تعریف آن گفته‌اند: وضع عبارت است از اینکه مقنن چیزی را سبب چیزی دیگر قرار دهد مانند اتلاف که سبب ضمان است دستور مقنن را در صورت نخست، حکم تکلیفی و در صورت اخیر، حکم وصفی نامیده‌اند.

ب) در معنی اعم حکم عبارت است از قانون شرعی و شامل حکم تکلیفی و حکم وضعی می‌شود. حکم به این معنی را حکم شرعی هم می‌نامند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶)

ج) رأی قاضی را نیز حکم گویند. در این صورت، حکم در مقابل فتوی بکار رفته است.

فتوی عبارت است از نظر فقیه از روی اجتهاد و در غیر سمت قضا؛ در همین معانی در حالی که حق اختیار و تسلطی است که برای شخص در روابط او با دیگران ایجاد می‌شود. ولی، تشخیص مصداقهای این دو مفهوم به آسانی امکان ندارد. حق در لسان حقوقدانان اقتدار و سلطه و امتیازی است که برای شخص اعتبار شود و دیگران مکلف به رعایت آن هستند مثل حق زوجیت حق مالکیت.

اشکال در این است که قانونگذار برای تنظیم روابط اجتماعی ناچار است که پاره ای از مردم را در برابر دیگران مکلف به انجام امری سازد. این تکلیف سبب می‌شود که دسته دوم برای خود امتیازی احساس کنند و بتوانند اجرای تکالیف دسته نخست را از ایشان بخواهند. در این گونه موارد، هدف قانونگذار حفظ مصالحی بالاتر از نفع اشخاص معین است. او ناگزیر است که موقعیت هر شخص را در اجتماع معین سازد و بر آن آثاری بار کند. در ایجاد این موقعیت‌ها، یا اراده اشخاص و خواسته‌های او اثر ندارد یا شرط اجرای حکم است نه علت حق. ولی، امتیازی که از این راه برای اشخاص ایجاد می‌شود با حق شباهت دارد و تشخیص آنها را دشوار می‌سازد. «برای مثال؛ حفظ نظم و تأمین پرورش کودکان ایجاب می‌کند که پدر و مادر مکلف به نگاهداری آنان شوند. خواستن این تکلیف با شناسایی حق تأدیپ برای ایشان ملازمه دارد. باید پدر و مادر محترم باشند و اختیار اداره زندگی کودک را در دست گیرند. پس، این بحث به میان می‌آید که آیا سلطه پدر و مادر حق آنهاست یا نتیجه اجرای تکالیفشان؟» (کاتوزیان، 1379) تمییز حق و حکم تا حدودی بستگی به تشخیص قوانین امری و تکمیلی دارد. حق و حکم هر دو نتیجه قانون است. منتهای، در پاره‌ای موارد مصلحتی که در وضع قانون مورد نظر بوده چنان مهم است که اراده اشخاص در برابر آن ارزش ندارد. این قانون را امری و موقعیتی را که به وجود آورده است «حکم» می‌گویند. ولی، گاه هدف اصلی قانونگذار حفظ منافع خصوصی افراد یا تکمیل اراده ایشان و رعایت عدالت در قراردادهاست. در اینجا نیز مصلحت عمومی در نظر است اما نه چندان که «حاکمیت اراده» را از بین ببرد. پس، قانون تکمیلی است و موقعیت ناشی از آن نیز «حق» نامیده می‌شود.

اسقاط حق از ایقاعات است چرا که تنها به اراده ساقط کننده آن صورت می‌گیرد البته در مواردی که اسقاط در برابر دریافت چیزی باشد چون به طرف مقابل هم نیاز دارد و اسقاط در این موارد در زمره عقد است. اسقاط حق یعنی از بین بردن حتی توسط صاحب حق در حقوق ایران سه نوع اسقاط وجود دارد.

۱- اسقاط حق بعد از به وجود آمدن

۲- اسقاط حق همزمان با ایجاد آن

۳- اسقاط حق قبل از ایجاد آن که این نوع اسقاط اسقاط مالیم یجب نام دارد که تنها اسقاطی است که باطل است.

اسقاط حق تابع وجود حق عینی و دینی است. مصادیق بارز اسقاط ابراز و اعراض هستند که ابرای، برای اسقاط حق دینی و اعراض برای اسقاط حق عینی به کار می‌رود (شهیدی، ۱۳۸۵)

مهمترین ماده قانونی که در بحث اسقاط می‌توان به آن استناد کرد ماده ۹۵۹ ق.م است که می‌گوید: «هیچ کس نمی‌تواند به طور کلی حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند، در این ماده به سلب حق تمتع به طور کلی و جزئی اشاره می‌شود سلب حق به طور کلی یعنی فرد حق تمتع خود را طوری سلب کند که بعدها نتواند آن را دوباره به دست آورد. سلب حق به طور جزئی به مواردی اشاره دارد که فرد از یک حقوق مشخص برای مدت مشخص صرف نظر می‌کند. در واقع عده‌ای از حقوق دانان با توجه به مواد ۴۴۸-۶۷۹-۸۲۲ ق.م) عقیده دارند که قدرت به سلب حق به صورت جزئی لازمه آزادی حقوق افراد است، چرا که سلب حق از موضوعی معین جز حقوق مدنی به شمار می‌آید که به انسان داده شده است (طاهری، ۱۳۷۵)

ارث

اسلام به خانواده و ازدواج اهمیت بسیار داده است به طوری که می توان گفت بنیاد جامعه اسلامی بر خانواده و بنیاد خانواده بر ازدواج استوار است. اسلام به جزء جزء، نیازهایی فردی و اجتماعی زوجین در خانواده و به طور کلی به نیازهای شخصیتی زن و مرد توجه ویژه ای داشته است یکی از این مسائل ارث است. ارث یکی از حقوق مالی مشترک که زوجین است. تا قبل از اینکه اسلام ظهور پیدا کند زنان از ارث بهره نداشتند و تنها مردان به دلیل آن که قدرت حمل اسلحه و جنگ و دفاع را داشتند مستحق ارث بودند، با ظهور اسلام ارث که یکی از قدیمی ترین سنت های اجتماعی بشری است پا بر جا مانده اما با تغییرات فراوان، که به زنان همانند مردان اهمیت داد و برای زنان نیز حق بهره مندی از ارث را قائل شد به طوری که از قواعد اصلی و اولیه ارث و اسلام آن است که زنان نیز ارث ببرند همان طور که مردان ارث می برند. آن چه که به عنوان مبنای توارث در اسلام ذکر می شود آیات قرآن کریم آیات توارث در قرآن به آیه ۱۲ سوره نساء اطلاق می شود و خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«للرجال نصيب مما ترك الوالدان والأقربون وللنساء نصيب مما ترك الوالدان والأقربون...» برای مردان سهم است از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بگذارند و برای زنان سهم است از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بگذارند (خداوند در قرآن با این آیه زن رادر کنار مردو همانند او و ذیحق در دریافت ارث معرفی کرد و استقلال او را نشان داد. در شرایطی که در جامعه عرب آن روز و حتی در سایر ملل معاصر زن نه ارث می برد و نه حق مالکیت داشت. (فتیحه، ۱۳۷۹)

خداوند در قرآن با این آیه زن را در کنار مرد ذی حق در بهره مندی ارث معرفی می کند و استقلال زن را نشان می دهد در واقع علامه طباطبایی هم در تفسیر این آیه می نویسد: این قسمت از آیه مانند قسمت قبلی عام بوده و شامل همه زنان می شود و در آن تخصیصی وجود ندارد.

آن چه مهم است این است که در جمله اول عبارت (مما ترک الوالدان و الاقربون) آمده است و در جمله دوم فقط ضمیر را آورده حال نشان می دهد که با صراحت این مسأله را اعلام کرده، جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد (طباطبایی، ۱۳۶۳) اما در قانون مدنی تعریفی از ارث ارایه نشده است و در ماده ۴۰ ق. م ارث را یکی از اسباب تملک دانسته اند در ماده ۸۶۱ ق. م موجب ارث بر دو امر نسب و سبب قرار داده اند. زن و شوهر به موجب سبب از هم ارث برده اند در واقع قرابت سببی به نوعی از خویشاوندی گفته می شود که در اثر ازدواج به وجود می آید. زن و شوهر بعد از نکاح با هم قرابت سببی پیدا می کنند و شوهر با اقربای زن و زن با اقربای شوهر به واسطه این ازدواج رابطه خویشاوندی پیدا می کنند. (کاتوزیان، ۱۳۸۰)

اما ارث بردن زن و شوهر از همدیگر منوط به دائمی بودن پیمان زناشویی وجود این پیمان در زمان فوت همسر است یعنی در زمان فوت، همسر موجود باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۰: جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶)

در نظام حقوقی ایران هر یک از ورثه متوفی، ممکن است به یکی از شیوه های ذیل ارث ببرند: گروهی از ورثه که سهم آنان از ترکه معین و مشخص است، فرض بر نامیده می شوند. چرا که قانون مدنی سهم الارث این افراد را فرض نامیده است. این فروض عبارتند از نصف، یک چهارم، یک سوم، دو سوم، یک ششم و یک هشتم ترکه. گروهی از ورثه که سهم آنان از ترکه معین و مشخص نیست، قرابت بر یا صاحبان قرابت نامیده می شوند. گروهی از ورثه نیز، گاهی به فرض و گاهی به قرابت ارث می برند. (۸۹۳ و ۸۹۴ ق. م) به استناد ماده ی ۸۹۶ ق. م، زوج و زوجه از جمله وارثانی هستند که به فرض ارث می برند و همواره سهم آنان از ترکه معین است. بدین توضیح که هرگاه زوجه فوت کند و فرزندی نداشته باشد، نصف ترکه ی او به شوهرش به ارث می رسد و اگر متوفی فرزند داشته باشد، تنها یک چهارم از ترکه ی او به شوهرش به ارث می رسد. در مقابل، زمانی که زوج فوت کند و فرزندی نداشته باشد،

زن یک چهارم از ترکه متوفی را به ارث می برد و هرگاه متوفی فرزندی داشته باشد، زن یک هشتم از ترکه را به ارث می برد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶) آیه دیگری که در مورد حق ارث زن و مرد می توان به آن اشاره نمود آیه ۱۱ سوره نساء می باشد:

یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الأنثیین...»

(خداوند به شما درباره فرزندانان سفارش می کند سهم پسر، چون سهم دو دختر است)

با بیان آیه این سؤال به ذهن متبادر می گردد که چرا سهم زن نصف سهم مرد می باشد و آیا این تقسیم ارث عادلانه است یا خیر. شهید مطهری در این مورد می نویسد: اسلام مهر و نفقه را اموری لازم و مؤثر در استحکام زناشویی و تأمین آسایش خانوادگی و ایجاد وحدت میان زن و شوهر می شناسد و چون مهر و نفقه را لازم می داند و به این سبب قهرا از بودجه زندگی زن کاسته شده است و تحمیلی از این نظر بر مرد شده است، اسلام می خواهد این تحمیل از طریق ارث جبران بشود لهذا برای مرد دو برابر زن سهم الارث قرار داده است. پس مهر و نفقه است که سهم الارث زن را تنزل داده است. (مطهری، ۱۳۷۸)

علامه طباطبایی در تفسیر گرانبهای خود درباره این اختلاف می گوید: «نتیجه این گونه تقسیم ارث بین مرد و زن آن است که در مرحله «تملک» مرد دو برابر زن مالک می شود ولی در مرحله «مصرف» همیشه زن دو برابر مرد بهره می برد زیرا زن سهم و دارایی خود را برای خود نگه می دارد ولی مرد باید نفقه زن را نیز بپردازد و در واقع نیمی از سهم و دارایی خود را صرف زن می کند. (طباطبایی، ۱۳۶۳) در روایتی از امام صادق (ع) در مورد ارث زن چنین آمده است: ابن ابی العوجاء گوید: چرا زن بینوا و ناتوان یک سهم ارث برده و مرد دو سهم؟ این پرسش را به امام صادق گفتند. حضرت فرمودند: بر زن جهاد، نفقه و دیه عاقله واجب نیست بلکه این امور به عهده مردان است از این رو مردان دو سهم و زنان یک سهم دارند. اما سؤالی که در این مورد وجود دارد این است که آیا اختصاص نصف حق الارث مرد به زن از این مقوله ناشی نمی شود که زن نصف مرد است و کمال انسانی را فقط می توان در وجود مرد نظاره کرد؟ طبعاً این گمان پندار ناصحیحی بیش نیست زیرا تمام مسئولیت هایی که مرد به عهده دارد بر دوش زن نیز سنگینی می کند از این رو می توان گفت زن به مثابه انسانی کامل در قبال اعمال و رفتار خویش درست به اندازه مرد در برابر اعمال خویش مسئول است (مصباح یزدی، ۱۳۷۹)

قابلیت اسقاط حق توارث زوجین

از آنجا که مستند اصلی مسأله ارث زوجین آیات متنوعی است که از طرف شارع مقدس صادر شده است، لکن باید گفت که این آیات گاهی دلالت بر عموم حکم و گاهی دلالت بر اطلاق حکم دارند و برخی از آن ها تنها بیانگر یک حکم شرعی نیستند، بلکه دارای ویژگی هایی می باشند که به واسطه ی این خصوصیت ها، استثنا و تخصیصی در دایره شمول آن ها راه ندارد. از طرفی ویژگی های خاص تشریح آیات ارث، اگر چه آنها را مانند تمامی احکام شرعی حاضر در قرآن یا منقول در سنت در رده ی احکام الهی جای داده لکن در مورد قوانین ارث و ماهیت توارث بین انسان ها تأکید و اشاره صریح پذیرفته است مبتنی بر اینکه احکام ارث نزد خداوند ثابت است و از طرف وی به عنوان حکمی شرعی جعل و وضع شده است.

عبارت {... نصیباً مفروضاً} در آیه ۷ سوره نس، و (یوصیکم الله فی اولادکم.. فریضه من الله ان الله علیما حکیم) در آیه ۱۱ سوره نسا، و آیه ۷۵ سوره انفال با این عبارت (... فی کتاب الله ان الله بکل شیء علیم) و هم چنین حکم توارث زوجین در آیه ی (ولکم نصف ما ترک ازواجکم... وصیه من الله والله علیم حلیم) همگی اشاره به تأکید شارع بر ثابت بودن احکام شرعی ارث نزد خداوند دارند. هم چنین تصریح بر عمل به احکام ارث مطابق نص صریح قرآن و بر حذر کردن از مخالفت با این آیات بیانگر این موضوع است که

خداوند حق توارث را به عنوان حقی فطری و طبیعی ویژه ی انسان و شرعی و الهی از سوی خویش بر آدمیان مقرر نموده تامصالح ویژه ی مد نظر شارع برآورده شده باشد، به طوری که در آیات ۱۳ و ۱۴ سوره نسا و پس از تفصیل حکم توارث زوجین این گونه بیان می شود که (اینها اوامر و احکام خداست و هرکس پیرو امر خدا و رسولش می باشد او را به بهشت هایی درآوردند که زیر درختانش نهر ها جاری است و آنجا منزل ابدی مطیعان خواهد بود) (وهر که نافرمانی خدا و رسول کند و تجاوز از حدود احکام الهی نماید او را به درون آتش در افکننده همیشه در آن معذب است و همواره در عذاب و خواری خواهد بود) بنابراین تفکر در آیات واضح و آشکار شارع بر امر توارث بیانگر این موضوع است که احکام ثابت مقرر شده از سوی خداوند راجع به ارث قابلیت تغییر و تحریف ندارند و عبارت (تلك حدود الله) در این رابطه اشاره به عنایت ویژه شارع به موضوع ارث بردن انسان ها از یکدیگر دارد. حتی در پاسخ به اینکه آیا موانعی چون کفر و قتل و... سبب تقیید ثبوت این احکام شده اند باید گفت که رابطه ی میان ادله موانع ارث و ادله خود ارث، از باب تقیید یا تخصیص نمی باشد تا سبب تضعیف ثبوت این احکام به نحوی که بیان شده باشد، بلکه این موارد تخصصاً از شمول موضوع ارث خارج شده اند. (کاتوریان، ۱۳۸۶) جایگاه مفاهیم و احکام ارث از نظر قرآن و سنت چنان والا مرتبه است که در سفارشات بسیاری از جانب فقها به تعلیم و تعلم احکام ارث اشاره شده به نحوی که در یکی از احادیث، آگاهی به علم توارث و احکام شرعی و یادگیری آن در ردیف تعلیم و تعلم قرآن آمده است. بنابراین باید گفت که با توجه به اینکه احکام راجع به توارث صریحاً توسط خود شارع به حدود الهی تعبیر شده اند و انگیزه ی شارع از جهت مصالح جعل احکام ارث در دایره ی حدود الهی، تنها مختص زمان وضع آن نبوده است و خاصیت فطری و طبیعی بودنش مربوط به همه ی انسان ها و در همه ی دوران ها خواهد بود، عدول از این حدود جایز نبوده و اسقاط آن ضمن هیچ شرط یا قراردادی پذیرفتنی نیست و اثر حقوقی ندارد. از سوی دیگر به لحاظ حقوقی هم، مقنن بیان می کند که (اشخاصی که به واسطه سبب از هم ارث می برند زوجینی هستند که در حین فوت دیگری زنده باشند) (ماده ۸۶۴ ق.م) و لذا موجب سبب را همراه موجب نسب از علل و موجبات توارث دانسته است (ماده ۸۶۱ ق.م). اگرچه که از این مورد آمره بودن اثبات نمی گردد لکن تصریح به امر توارث زوجین از یکدیگر واضح است. علی الاصول آنچه حاکم بر وضعیت ارثی فی مابین وارث و مورث است، شرع و قانون است. در قانون مدنی ایران در باب ارث مقررات خاصی وضع و حاکم است. بنابراین عمل به این مقررات الزامی است. و به صورت مسلم و به محض تقدیم دادخواست انحصار وراثت به مرجع قانونی از جمله شورای حل اختلاف، بعد از احراز وارث بودن یا تعیین تکلیف حقوق هر کدام از ورثه از جمله همسر، فرزندان ذکور و اناث، و همچنین والدین مشخصاً در گواهی انحصار وراثت میزان سهم الارث مشخص و به استناد گواهی صادره انحصار وراثت و اثبات وارث بودن نسبت به مورث خود می توان تقاضای سهم الارث و یا تقسیم ترکه را از دادگاه در خواست نمود. پس آن چه که واضح است که در احکامی که از سوی خداوند راجع به ارث وضع شده اند قابلیت تغییر و تحریف را ندارند علاوه بر این ها، این احکام مختص به همه انسان ها و در همه دوران ها می باشد، که عدول از این حدود و اسقاط آن ضمن هیچ شرط یا قراردادی پذیرفتنی نیست و اثر حقوقی ندارد. در واقع آن چه که حاکم بر وضعیت ارث فی مابین وارث و مورث است شرع و قانون است. به علاوه اکثر قریب به اتفاق فقها هم این نظر را تأکید کرده اند در استفتائاتی که از حضرات آیت الله خامنه ای و آیت الله مکارم شیرازی و آیت الله سیستانی صورت گرفته همگی اتفاق دارند بر اینکه شرط ارث نبردن باطل است و ارث قابلیت اسقاط ندارد بنابراین زوجین نمی توانند حق توارث را در قالب قراردادی براساس توافق طرفین یا با شرط ضمن عقد ساقط کنند این کار مصداق مخالفت با قوانین آمره و نظم عمومی جامعه است در واقع از کلام مقنن می توان فهمید که قواعد ارث جز احکام آمره است و مخالفت با آن به هر نحو که سبب سلب حق تمتع اجرای این حق می شود مصداق ماده ۹۵۹ ق.م باشد، جایز نخواهد بود. در واقع ماده ۸۳۷ ق.م که بیان می کند که: اگر

کسی به موجب وصیت یک یا چند نفر از ورثه را از ارث محروم کند وصیت مزبور نافذ نیست. نص صریح بر جایز نبودن اسقاط حق توارث است.

حق استدلال زوجین در دارایی

زن و مرد به لحاظ طبیعی با هم متفاوت هستند این تفاوت جنسیتی باعث شده است که زن و مرد تشابه حقوق و تکالیف نداشته باشند ولی حقوق اسلام به این پایه استوار است که زن و مرد هر کدام جدا از تفاوت هایی که دارند در حقوق و وظایف اشتراکاتی هم دارند. هر دو اهلیت تمتع و اهلیت دارا شدن حقوق را دارند و هر دو حق برخورداری از استقلال را دارا هستند. (مطهری، ۱۳۷۸)

در واقع آنچه به معنای استقلال اقتصادی مطرح است بعد از عقد ازدواج نمود پیدا می کند و بعد از عقد نکاح به واسطه ریاست مرد بر امور خانواده استقلال مالی و اقتصادی زوجه دچار تردید می شود مطابق بخش نخست ماده ۹۵۸ ق. م هر انسانی متمتع از حقوق مدنی است که به موجب آن همه انسان ها از حقوقی مشترک بهره مند می شوند. اما اهلیت استیفا که در بخش دوم این ماده مطرح می شود این است که هیچ کس تا زمانی که اهلیت قانون نداشته باشد نمی تواند حقوق خود را اعمال و اجرا کند. پس آنچه که مطابق مواد قانونی ۹۵۶-۹۵۸ ق. م) فهمیده می شود این است که اهلیت تمتع و استیفا برای مرد و هم برای زن مطرح است وجود دارد. بحث استقلال مالی زوجه در مواد قانونی به صراحت بیان شده است و جای تردید باقی نمی گذارد ماده ۱۱۱۸ ق. م بیان می کند: زن مستقلا می تواند در دارایی خود هر تصرفی را که می خواهد بکند علاوه بر این مواد ۴۱ و ۲۰ قانون اساسی هم بر این موضوع صحه می گذارند. درنهایت بحث استقلال اقتصادی زوجه مورد تأیید قانون گذار است به طوری که اگر زن به شخص ثالثی بدهکار باشد و طلبکار قصد بازداشت اموال زوجه را داشته باشد تنها حق دارد اموال متعلق به زن را توقیف و مصادره کند. علاوه بر این در قرآن کریم هم در آیه معروف سوره نساء که تساوی در حق استدلال زن و مرد را بیان می کند بیانگر همین موضوع است به طوری که شارع با صراحت می فرماید «... لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ» (سوره نساء آیه ۳۲). علامه طباطبایی در توضیح و تفسیر این آیه آن چه که شمول و فراگیری را از این حیث دارد را هم شامل بهره های مادی و هم شامل بهره های معنوی برای مرد و زن متصور می سازد. استقلال مالی زوجین بر مبنای و اموال مهمی استوار است مانند اصل تسلیط، آیه الاکتساب، و اصل عدم ولایت (علامه طباطبایی، ۱۳۶۳)

الف) اصل تسلیط

قاعده سلطنت یا همان اصل تسلیط از قواعد معروف و معتبر فقهی است که بر مبنای سخنی منسوب به پیامبر اسلام شکل گرفته است که فرمودند: «الناس مسلطون علی اموالهم». مفهوم این حدیث آن است که مردم بر اموالشان سلطه دارند. کلمه «الناس» چون با الف و لام به کار رفته است، دارای معنای عموم است. یعنی همه مردم اعم از مرد و زن. کلمه «تسلیط» نیز مطلق است و شامل همه انواع سلطه می شود اعم از انتفاع و انتقال. (حکمت نیا و همکاران، ۱۳۸۶) بنابراین می توان از این حدیث این معنا را برداشت کرد که زنان نیز بر اموال و دارایی خود سلطه دارند و زوجیت تأثیری در سلطه ایشان نسبت به دارایی آنها ندارد. البته باید گفت این حدیث به صورت مرسل از رسول خدا نقل شده است لکن شهرت این حدیث می تواند ضعف سندی آن را جبران کند.

ب) آیه اکتساب

هم چنین آیه ی معروف سوره ی نساء که تساوی در استقلال زن و مرد را بیان می کند، بیانگر همین موضوع است طوری که شارع با صراحت می فرماید «... للرجال نصیب مما اكتسبوا و للنساء نصیب مما اكتسبن» (سوره ی نساء، آیه ی ۳۲) در تفسیر واژه های «اكتسبن» و «اكتسبوا» نیز احتمالات متعددی بیان شده که به طور کلی در نصیب بهره های مادی و معنوی تعبیر شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷). اما نکته ی قابل ذکر این است که باتوجه به مفهوم عام آیه ی فوق الذکر، آنچه که شمول و فراگیری از این حیث دارد هم بهره های مادی و هم معنوی را برای مرد و زن متصور می سازد.

ج) اصل عدم ولایت

اما مهم ترین موضوعی که می توان در بیان اصل استقلال مالی زوجین بیان نمود، اصل عدم ولایت است. ولایت یکی از احکام وضعی است واصل اولی و قاعده کلی در خصوص ولایت آن است که هیچکس بر دیگری ولایتی ندارد و اگر قرار باشد کسی بر جان یا مال دیگری ولایت داشته باشد باید چنین ولایتی از سوی خداوند جعل و وضع شود. از این مطلب دو نکته استفاده می شود: نکته اول اینکه برای اثبات ولایت در هر مورد باید در پی دلیل قطعی بود، تا بتوان با استناد به آن، از اصل عدم ولایت دست برداشت. نکته دوم اینکه گستره و دامنه اختیارات ولی نیز تابع دلیل ثابت کننده آن است یعنی اگر بخواهیم بدانیم که ولی تا چه میزانی اختیار و ولایت دارد باید همان دلیلی که ولایت ولی را اثبات کرده است دوباره بررسی کنیم و در موارد شک به مقتضای اصل عدم ولایت، اکتفا به قدر متیقن است.

بنابراین برای ولایت داشتن مرد بر دارایی زن، باید دلیل قطعی وجود داشته باشد که چنین ولایتی را ثابت کند. و باید گفت چنین دلیلی وجود ندارد، لذا با استناد به اصل عدم ولایت، خواهیم گفت که اختیار اموال و دارایی در ید خودش است. البته ممکن است گفته شود که آیه ی ۳۴ سوره نساء که می فرماید: «الرّجال قوأمون علی النساء» یعنی مردان سرپرست زنان می باشند؛ دلالت بر ولایت شوهر نسبت به دارایی زن می کند.

اما چنین برداشتی از این آیه درست نیست، زیرا قیّم و سرپرست بودن مرد اگر نوعی ولایت باشد، صرفاً ولایت بر اطاعت است و این غیر از ولایت بر اموال و دارایی زن است. بنابراین ریاست مرد بر زن، شامل اموال و دارایی زن نخواهد شد. بر این اساس هیچ کس بر جان و مال دیگری ولایت ندارد مگر به دلیل قطعی، به عبارتی اصل ولایت بر اطاعت مرد بر زن که به قیّمومت وی تعبیر شده است دلیل قطعی در رابطه با امور زوجیت و زندگی زناشویی است نه در مورد اموال زوجه، چرا که چنین جعلی از جانب شارع وجود ندارد.

در نظام حقوقی اسلام، اموال و دارایی های زن و شوهر از یکدیگر مستقل است و در نتیجه زن از استقلال کامل مالی برخوردار است. پذیرش این مسئله به عنوان یک اصل در روابط مالی زوجین، آثاری در پی دارد که به اختصار بیان می شود.

اثر اول - نفی ولایت مرد بر اموال همسر

اولین اثر استقلال اموال زوجین آن است که زن در اجرا و اعمال حقوق مالکیت، از آزادی و استقلال کامل برخوردار می باشد و در اینگونه اقدامات خود، نیازی ندارد که رضایت همسر را کسب کند. مخالفت شوهر نیز تاثیری بر اقدامات او نخواهد داشت، بجز در مواردی که اقدامات زن در امور مالی خود با حقوق شرعی و قانونی مرد، مغایرت و منافات داشته باشد. به عنوان مثال اگر زن بخواهد در یک فعالیت اقتصادی به سفر تجاری برود باید رضایت همسر را تحصیل نماید.

آنچه گفته شد، مقتضای اصل استقلال مالی زوجین است، لکن برخی از فقیهان بر اساس آن فتوا نداده‌اند. مثلاً مرحوم امام خمینی در تحریرالوسیله، صحت نذر مالی زوجه در اموال خود را هر چند عمل به نذر منافاتی با حقوق زوجیت نداشته باشد، منوط به اذن زوج دانسته است. بدیهی است چنین فتوایی با اصل استقلال مالی زوجین سازگار نمی‌باشد، و به همین جهت است که برخی دیگر از فقها با این حکم مخالفت کرده‌اند و تحصیل اذن زوج را لازم ندانسته‌اند. البته مستند فقهای که به لزوم کسب رضایت شوهر فتوا داده‌اند روایتی صحیح است که سایرین در دلالت آن روایت اشکال کرده‌اند، و ما به جهت اختصار آن را بیان نمی‌کنیم. (خمینی، ۱۴۰۳)

اثر دوم: سهم نبودن زن در درآمدهای شوهر

از دیگر آثار استقلال مالی زوجین آن است که زن درآمدهای شوهر، سهمی نداشته باشد به جز آنکه شوهر باید نفقه به او بپردازد. همانطور که اگر زن صاحب حرفه یا شغلی باشد و درآمدی کسب کند، شوهر در درآمد او سهمی ندارد. این نتیجه بسیار منطقی است و در شرایطی که هر دوی آنها صاحب شغل هستند و درآمد دارند اشکالی ایجاد نمی‌کند. اما در مواردی که زن به جای کار در بیرون خانه، به فعالیت در درون خانه و همسر داری و بچه داری می‌پردازد، مشکلاتی به وجود می‌آورد. زنی را در نظر بگیرید که از روز اول ازدواج، شغلی برای خود بر می‌گزیند و از درآمد آن صاحب سرمایه می‌شود، و زن دیگری را در نظر بگیرید که به درخواست شوهر، تمام عمرش را در منزل زحمت کشیده است تا شوهرش بتواند با آسودگی خاطر، به کارهای روزمره و اقتصادی بپردازد. در مورد زن اخیر، مرد به سبب فعالیت‌های اقتصادی که داشته است، صاحب سرمایه می‌شود؛ در حالی که سهم زن از تلاش و کوشش خود فقط خوراک و پوشاک روزانه است. (صفایی-امامی، ۱۳۸۶)

از آنچه گفته شد، روشن شد که در نظام حقوقی اسلام، اموال و دارایی‌های زوجین، مستقل از یکدیگر است. از این اصل دو نتیجه مهم بدست آمد:

نخست آنکه شوهر بر اموال همسرش ولایت ندارد

دوم آنکه زن نیز در درآمدهای شوهرش سهمی نمی‌باشد

اسقاط حق استقلال زوجین در دارایی:

در بحث اسقاط حق استقلال مالی زوجین در دارایی این بحث مطرح است که آیا توافق بر خلاف این ماده وجود دارد؟ اگر ذی حق استقلال در دارایی زوج یا زوجه حق خود را به صورت ابدی و عمومی از خود سلب کند، به طوری که مصداق ماده ۹۵۹ ق. م قرار بگیرد. این امر به لحاظ حقوقی باطل و بلا اثر است اما سلب حق به صورت جزئی و یا محدود به اموال و دارایی خاص به لحاظ شرع و قانون ایرادی ندارد. لکن بعضی اوقات زوجین ضمن عقد نکاح یا در قالب یک عقد مستقل توافق می‌کنند که در اموال و دارایی خود استقلال نداشته باشد و در دارایی یکدیگر شریک شوند و در واقع شرکت جای این استقلال را می‌گیرد. این موضوع به لحاظ فنی مورد قبول قرار نگرفته است چرا که انواع شرکت در فقه مشخص و معین شده است و اشتراک در دارایی در قالب این نوع شرکت‌ها قرار نمی‌گیرد و لذا توافق شرعاً جایز نیست (حکمت‌نیا و همکاران، ۱۳۸۶)

فقها شرکت را به چهار نوع تقسیم نموده‌اند شرکت اموال، شرکت اعمال، شرکت مفوضه و شرکت وجوه.

شرکت اموال شرکتی است که دو یا چند نفر با جمع سرمایه‌های خود و امتزاج آنها از آن بهره برداری و کسب درآمد می‌کنند و یا چند نفر عمل مشترکی انجام دهند و در نتیجه آن مالی بدست آورند. این شرکت بدون تردید صحیح است. بنابراین شرکت زوجین

در دارایی‌ها اگر به صورت شرکت اموال باشد، صحیح است اما نکته اینجاست که این نوع شرکت در رابطه زوجین بندرت تحقق می‌یابد و بر فرض که تحقق یابد از محل بحث ما بیرون است زیرا شرط ضمن عقد ازدواج آن نیست که زن و شوهر، مشترکاً کاری انجام دهند و در درآمد آن کار هر دو شریک باشند بلکه شرط ضمن عقد ازدواج، آن است که زن در دارایی که همسرش بدست می‌آورد، سهمیم و شریک باشد. بنابراین هر چند شرکت اموال در نزد فقها صحیح و جایز است اما «شرط اشتراک اموال در ضمن عقد ازدواج» غیر از بحث شرکت اموال است.

شرکت اعمال، شرکتی است که از درآمد دو یا چند نفر در اثر کاری که از حرفه و شغل خود به طور مستقل بدست می‌آورند تشکیل می‌شود. مثلاً تجاری با آهنگری قرارداد می‌بندد که در هر درآمدی که او از راه نجاری بدست می‌آورد، آهنگر سهمیم باشد و او نیز در هر درآمدی که آهنگر از راه آهنگری بدست می‌آورد سهمیم و شریک باشد. این نحو از شرکت به نظر فقها باطل است، بنابراین اگر معنای «شرط اشتراک اموال در ضمن عقد ازدواج» این نحو از شرکت (شرکت اعمال) باشد، بی‌تردید باطل خواهد بود. شرکت مفاوضه شرکتی است که دو یا چند نفر متعهد می‌شوند که هر چه از اموال بدست آورند (اعم از درآمدهای تجاری، ارث، هبه و...) با هم شریک باشند و از سوی دیگر هر بدهی و خسارتی که علیه آنان بوجود آید از اموال مشترک پرداخت شود. از نظر فقه این نوع از شرکت نیز صحیح نمی‌باشد. بنابراین اگر معنای شرط اشتراک اموال در ضمن عقد ازدواج شرکت مفاوضه باشد، قطعاً چنین شرطی باطل است.

شرکت وجوه، شرکتی است که به موجب آن شخصی از اعتبار دیگری استفاده می‌کند و توافق می‌کند که با صاحب اعتبار در درآمد حاصل، شریک باشد. این شرکت نیز از منظر فقه، باطل است. پس شرط اشتراک اموال در ضمن عقد، نمی‌تواند بدین صورت محقق شود. (نجفی، ۱۳۶۸)

خلاصه آنکه توافق زوجین در ضمن عقد ازدواج مبنی بر اشتراک اموال، در قالب هیچ یک از اقسام شرکت، نمی‌تواند باشد و نظام حقوقی اسلام، رژیم اشتراک اموال را نمی‌پذیرد.

علاوه بر تحلیل مذکور، برخی از حقوقدانان مانند استاد دکتر کاتوزیان معتقدند که اصل امری بودن قوانین باب نکاح، مانع نفوذ چنین شرطی در عقد ازدواج است. به عبارت دیگر وی معتقد است، اصل استقلال اموال زوجین، یک قاعده امری است که شرط خلاف آن نافذ نمی‌باشد.

ممکن است در ابتدای امر، تفاوتی میان این شرط و شرط اشتراک اموال، احساس نشود اما باید دانست که شرط اشتراک اموال که آن را باطل دانستیم، یک شرط نتیجه است (ماده ۲۳۴ قانون مدنی) یعنی شرطی است که به مجرد انعقاد عقد ازدواج، ایجاد و محقق می‌شود. به عبارت دیگر وقتی ایجاب و قبول نکاح واقع شد، دارایی‌های زوجین نیز تنصیف خواهد شد. اما شرط انتقال اموال، یک شرط فعل است، شرط فعل آن است که اقدام یا عدم اقدام به فعلی، بر یکی از متعاقدين یا شخص ثالث شرط شود. در محل بحث ما، زوج بر اساس شرط انتقال اموال می‌پذیرد که پس از عقد، بخشی از درآمد و دارایی خود را به زوجه منتقل نماید. به نظر می‌رسد که مانعی در پذیرش این شرط وجود نداشته باشد. بنابراین اگر زوج در ضمن عقد نکاح متعهد شود که بخشی از اموال و دارایی‌های خود را به همسرش انتقال دهد، این شرط صحیح است و عمل به آن لازم می‌باشد چرا که شرط در ضمن عقد لازم، لازم‌الوفاء است. در حال حاضر در اسناد ازدواج، شرط انتقال تا نصف دارایی و یا شرط تنصیف دارایی گنجانده شده است. متن شرط مذکور در قباله‌های ازدواج بدین شرح است: «ضمن عقد نکاح خارج لازم، زوجه شرط نمود، هر گاه طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد و طبق تشخیص دادگاه تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتارهای وی نبوده، زوج موظف

است تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با او بدست آورده یا معادل آنرا طبق نظر دادگاه، بلا عوض به زوجه منتقل نماید». به نظر می‌رسد تنظیم این شرط بدین صورت، نمی‌تواند حقوق مالی زوجه را تامین کند. زیرا شرط عمل به این تعهد از سوی زوج، وقوع طلاق است. بنابراین اگر طلاق بین زوج متعهد و زوجه متعهدله رخ ندهد، زوجه در مورد دارایی‌های همسرش هیچ حقی نخواهد داشت. به هر حال اگر شرط انتقال تا نصف دارایی به درستی انجام شود، می‌توان امید داشت که زنان بتوانند در شرایط فرهنگی و اقتصادی حاکم بر جامعه ایران که ارزش کارهای زن در خانه محاسبه نمی‌شود و مهریه‌ها با افت مالیت مواجه می‌شوند، از حقوق مالی مناسبی برخوردار گردند. (کاتوزیان، ۱۳۸۶)

آنچه که در بحث اشتراک مطرح شده مربوط به اشتراک کامل در دارایی و اشتراک نسبی در دارایی است. در بحث اشتراک کامل در دارایی زن و مرد در اموال قبل و بعد از ازدواج به دست آورده‌اند اعم از منقول یا غیر منقول شریک می‌باشند و مالکیت زوجین در آنها مشترک و مشاع است. در بحث اشتراک بین زن و شوهر، یعنی در اموالی که بعد از ازدواج به دست آورده‌اند شریک هستند در واقع این اموال به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱- اموال مشترک ۲- اموال مختص زوجه ۳- اموال مختص زوج.

هر چند که این دو رژیم اشتراک اموال در ایران پذیرفته نشده است و تنها رژیمی که در ایران مورد پذیرش است رژیم استقلال مالی زوجین است اما به نظر می‌رسد پذیرش رژیم اشتراک نسبی در دارایی منافاتی با حقوق زوجین نداشته باشد.

اما استقلال مالی زوجین در حقوق ایران چنین تعریف شده است که زن و شوهر پس از ازدواج (در دوران زندگی زناشویی) از دو دارایی ممتاز و جدا از هم برخوردارند. اموال زن و مرد دارایی مشترکی را تشکیل نمی‌دهند و زن پس از عقد نکاح در اداره، تنظیم و تصرف اموال و دارایی‌های سابق یا اموال مکتسبه در دوران زناشویی استقلال کامل دارد و می‌تواند هر گونه عمل مادی و حقوقی نسبت به آنها انجام دهد. ریاست شوهر بر خانواده، هیچ گونه اختیاری در اموال زوجه، برای او به وجود نمی‌آورد و پس از انحلال نکاح هم هیچ گونه دارایی مشترکی، آن گونه که امروزه در حقوق کشورهای غربی و غیر آن مرسوم است، به وجود نخواهد آورد. استقلال مالی زوجین تنها رژیم مالی زوجین در حقوق ایران است که از زمان تدوین قانون مدنی در سال ۱۳۰۷، از یک ثبات نسبی برخوردار بوده است. این ثبات را باید ناشی از مبنای محکم آن دانست. ریشه مذهبی و الهی داشتن قواعد حاکم بر این روابط که مانع بی‌عدالتی در روابط بین زن و شوهر است را باید علت این ثبات دانست، همان‌طور که در قرآن کریم آمده است «لهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف» (بقره/۲۲۸) یعنی حقوقی که برای زنان مقرر شده با تکالیف او برابر است.

فلسفه این امر نیز بسیار روشن است، زیرا از ابتدا، اسلام به جای شبیه‌سازی به «اصل عدالت» توجه نموده است، «اصل عدل که یکی از ارکان کلام و فقه اسلامی است، همان اصلی است که قانون تطابق عقل و شرع را در اسلام به وجود آورده است. علمای اسلام با تبیین و توضیح اصل عدل، پایه فلسفه‌ی حقوق را بنا نهاده‌اند». علاوه بر پایه‌گذاری قوانین اسلامی براساس عدالت، اسلام حتی به زوجین اجازه نمی‌دهد که توافقی نمایند تا منجر به بی‌عدالتی شود

باید توجه داشت که مطالب یاد شده هرگز به این معنا نیست که تمام اصول مترقی اسلام پیاده شده است و یا ثباتی که مطرح کردیم بدین معناست که اصلاحاتی در طول قانونگذاری حقوق ایران انجام نگرفته یا نباید بگیرد؛ بالعکس مقتضیات زمان و تحولات اجتماعی ایجاب می‌کند هر از چند گاهی راه کارهای مناسب جهت اجرای هر چه بهتر قوانین اسلامی، ارائه شود و اساساً اجتهاد در فقه و پویایی آن به همین معنا است، که فقه باید جوابگوی نیازهای زمان خود باشد. بلکه منظور این است که اصول کلی حاکم بر روابط زوجین از ثبات نسبی برخوردار بوده است.

نتیجه گیری

اسلام مکتبی کامل، جامع و آخرین دین الهی است. اسلام که هماهنگ با آفرینش و فطرت بشری حرکت میکند در مورد ازدواج تاکید فراوان نموده و لباس ازدواج را برای بنای خانواده پدید آورد. حقوق، علمی منطقی و عقلی است این علم نیاز به درک و استدلال و استنباط فراوان دارد تا با توجه به معیارهای مختلفی که در اختیار حقوق دان و حقوق خوان قرار میگیرد بتواند مسائلی مختلفی را که ریشه در نظم عمومی جامعه و عرف و عادت و اخلاق جامعه دارد را به دست آورد. شرع همواره راه و مسیر را برای ما روشن کرده اما مهم آن است که با دید وسیع بتوان آن مسیر را یافت و بهترین تفسیر را برای هر چه بهتر شدن وضع جامعه و مردم پیدا کرد. اسقاط حق تنها به اراده دارنده آن صورت میگیرد و تنها صاحب حق است که می تواند با وجود برخی از شرایط از حق خویش صرف نظر کرده و آن را اسقاط کند و معیار تشخیص، ریشه در حق یا حکم بودن دارد حقوق مالی مشترک زوجین در رابطه ی بین زوجین شامل حق توارث و حق استقلال در دارایی است در مواردی که انگیزه و مصلحت اندیشی مقنن و شارع از باب استحکام بخشی به نظام خانواده بر خصوصیت مالی بودن این حقوق غلبه داشته است (مانند حق توارث) نمی توان قائل به اسقاط شد با عنایت به نص صریح شارع در باب توارث زوجین، باید گفت که این حق در رده ی احکام الهی قرار گرفته و جزء قوانین آمره ی قانونگذار محسوب می گردد و با اینکه در طبقه بندی حقوق مالی جای گرفته و از لحاظ طبیعی باید از خصوصیت قابل اسقاط بودن آن پیروی نماید، لکن نمی توان قابلیت اسقاطی برای آن در نظر گرفت.

اما در مورد حق استقلال زوجین در دارایی قابلیت اسقاط آن به صورت ابدی و کلی وجود ندارد، اما به صورت جزئی و در دارایی های معلوم و مشخص ایرادی ندارد. تبدیل کردن حق استقلال به حق اشتراک ممنوع است و در حقوق ما پذیرفته شده نیست چرا که شرط اشتراک یک شرط نتیجه است تنها آنچه می توان انجام داد شرط ضمن عقدی است که زوج در آن تعهد می کند مقدار معینی از دارایی خود را به زوجه منتقل کند. در نهایت حقیقت موضوع این است که قواعد مربوط به نکاح جز قواعد آمده است و به راحتی نمی توان ضمن قراردادهای خصوصی حقوق مسلم و معمول نکاح را اسقاط یا تبدیل کرد. در واقع به دلیل تأثیری که نهاد خانواده در جامعه می گذارد اراده زوجین محدود است و این توافق که استقلال مالی زوجین را به طور کلی و ابدی از بین ببرد نفوذ حقوقی ندارد.

پیشنهادهای

به نظر می رسد حقوق ما قابلیت انعطاف پذیری لازم را در برخی امور داشته باشد. در بحث استقلال زوجین در دارایی امکان پذیرش شرط اشتراک نسبی هم وجود دارد آنچه در این مسیر اهمیت دارد مشخص کردن تمام زوایای این شرط است. پیشنهاد می شود مقالات متعددی توسط اساتید برجسته حقوق تدوین گردد تا نظرات ایشان در این مورد در جامعه انعکاس پیدا کند.

منابع

قرآن کریم

- امامی، سید حسن. (۱۳۸۳). حقوق مدنی. تهران: کتابفروشی اسلامی
- جعفری لنگرودی. (۱۳۷۶). تأثیر اراده در حقوق مدنی. کتابخانه گنج دانش، ج ۲، ص ۲۱۸
- حکمت نیا، م. و پیوندی، غ. و حاجی ده آبادی، ا. و محمدی، ع. و هدایت نیا، ف. (۱۳۸۶). فلسفه‌ی حقوق خمینی، روح‌الله. (۱۴۰۳). استفتائات (ج ۵، ج ۳). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۰). مصباح الفقاهة. ج ۱، قم: مکتبه‌ی الداوری، ج ۱
- شهیدی، مهدی. (۱۳۸۵). ارث. تهران: انتشارات مجد، چاپ ششم، صفحه ۱۵
- صفایی، حسین. و امامی، اسدالله. (۱۳۸۶). مختصر حقوق خانواده. چاپ سیزدهم.
- صفایی، حسین. و امامی، اسدالله. (۱۳۸۶). مختصر حقوق خانواده. چاپ سیزدهم
- طاهری، حبیب‌الله. (۱۳۷۵). حقوق مدنی. قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱، ص ۴۰/۴۲
- طباطبائی، محمدحسین. (۱۴۱۷). تعدد زوجات و مقام زن در اسلام. ج ۱، ص ۵۵-۵۶، قم: آزادی.
- طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۶۳). المیزان. (ترجمه: سید محمدباقر همدانی)، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۴، ص ۵۳۴
- فتیحه، طاهر نور حسن. (۱۳۷۹). حقوق زن در قرآن. انتشارات فرهنگ گستر
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۹). حقوق خانواده. تهران: شرکت سهامی انتشارات، چاپ هفتم
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۰). قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی. تهران: نشر میزان، چاپ هشتم.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۶). دوره مقدماتی حقوق مدنی درسهایی از شفعه، وصیت و ارث. تهران: نشر میزان، چاپ نهم، صفحه ۲۰۲
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۷۹). حقوق زن در قرآن. ج ۵، انتشارات آموزش و پژوهش امام خمینی، چاپ دوم
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۸). نظام حقوق زن در اسلام. تهران: انتشارات صدرا، چاپ بیست و یکم، صص ۱۵۶-۱۵۵
- نجفی، شیخ محمد حسن. (۱۳۶۸). جواهر الکلام. ج ۲۲، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۷